

اولین کتاب مهم فلسفه جدید که به فارسی ترجمه شد، کتاب «تقریر در باب روش . . .» اثر دکارت بود و این کار به انتشاره یا سفارش کنت دوگوبینو صورت گرفت. گوبینو نه فقط به نقل فلسفه اروپایی به ایران علاقه نشان داد بلکه ملاصدرا و استادان معاصر فلسفه اسلامی را در کتاب ادیان و فلسفه در آسیای میانه به اروپائیان و مخصوصاً به فرانسویان معرفی کرد. ظاهراً نه خوانندگان فرانسوی گوبینو چندان رغبتی پیدا کردند که ببینند ملاصدرا کیست و فلسفه او چیست و نه ایرانیان زمان او به فلسفه اروپایی توجه نشان دادند. گوبینو حکایت کرده است که: «جلساتی که پنج فصل شاهکار دکارت را به پاره ای از دانشمندان متفکر ایرانی ارائه دادم، هرگز فراموش نخواهم کرد. این فصول پنجگانه در آنها تأثیرات فوق العاده کرد و البته این تأثیرات بی نتیجه نخواهد ماند . . .» (گوبینو: مذاهب و فلسفه در آسیای میانه، ترجمه فارسی، ص 216)

در همین کتاب گوبینو از ایرانیان دانشمندی یاد می کند که نزد او می رفتند و درباره فیلسوفانی مثل اسپینوزا و هگل پرسش هایی می کردند. شاید العازار (ملّ المازار)، مترجم تقریر دکارت هم یکی از آنان باشد. ظاهراً ملاعلی زنوزی رساله طبقات حکماء متأخرین را به درخواست گوبینو نوشته است و شاید بتوان گفت که گوبینو پیشرو هائری کربن بوده و معرفی فلسفه ایران به اروپا با توجه او به این فلسفه آغاز شده است مع-هنا بعید به نظر می رسد که استادان فلسفه اسلامی و کسانی که گوبینو از ایشان به عنوان فلاسفه ایران نام می برد، به مجلس درس وزیر مختار فرانسه می رفته اند. اینکه بدانیم چه کسانی در آن مجلس حاضر می شده اند، چندان اهمیت ندارد. مهم اینست که فلسفه اروپایی تأثیر مستقیم در آراء اهل فلسفه ایران نداشته است. البته اگر ما می خواستیم با اروپا رابطه داشته باشیم و آثار تمدن جدید را فراگیریم، نمی توانستیم از فلسفه اروپایی بی خبر بمانیم. گوبینو هم فلسفه متأخر ایران را در صورت بسیار اجمالی به اروپا معرفی کرد و هم کوشید که ایرانیان را با فلسفه اروپایی آشنا سازد. در این طریق بعضی منورالمفکرها مانند میرزا آقاخان کرمانی و سید جمال الدین اسدآبادی و ملک خان گام نهاده بودند. حتی سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردان او کم و بیش دریافته بودند که تا فلسفه نباشد، علم جدید هم ریشه نمی کند و استوار نمی شود. سید جمال الدین اسدآبادی به صراحت این معنی را به زبان آورده و شاهد آورده است که عثمانی شصت سال از روش و برنامه آموزشی غرب پیروی کرده است بدون اینکه نتیجه ای عایدش شود. البته کنت دوگوبینو هم در جایی که به مدرسه دار-الفنون اشاره می کند، معلمین آنجا را اروپائیان بی-سواد می دانند که هنرشان ساختن بازیچه های فن برای کسب درآمد است. بنظر گوبینو مهارت های فنی اینان به درد ایرانیان نمی خورد و آن مهارت ها در ایران جایی نمی-تواند پیدا کند. با توجه به علاقه ای که گوبینو به نشر فلسفه اروپایی در ایران داشته است، از فحوای سخن او می توان استنباط کرد که به صرف بازکردن مدرسه فنی، راه صنعتی شدن پیموده نمی شود. البته گوبینو با اینکه ایرانیان را در قیاس با ترکها باهوش و صاحب درک می-دانست، معتقد بود که اگر ایرانی علاوه بر آموختن علوم اروپایی در اروپا هم تربیت شده باشد چون به کشور خود برگردد، آنچه را که آموخته و فراگرفته است از اصل، رنگ ایرانی می دهد و به چیز دیگر مبدل می کند. او هیچ مورد و مثالی ذکر نمی کند و صرفاً از يك شخص که پرورده فرانسه است در کتاب خود نام می برد و وصفی مختصر از او می کند. این شخص حسینقلی آقا نام داشته که در مدرسه نظامی سن سیر درس نظام آموخته و مدتی در ارتش فرانسه خدمت کرده و سپس به ایران آمده و همواره به رسوم سربازی که در فرانسه آموخته و ملتزم شده، وفادار مانده است. گوبینو از حسینقلی آقا که زبان فرانسه را خوب می دانسته است، با لحن ستایش یاد می کند اما برای اینکه نگویند او با وصف حسینقلی آقا حکم خود درباره ایرانیان درس خوانده و پرورش یافته در اروپا را نقض کرده است، هیچ کوشش نکرده و حتی حسینقلی آقا را يك استثنا دانسته است. گوبینو برای اینکه نشان دهد ایرانیان درک درستی از اروپا و فکر اروپایی ندارند، حکایت می کند که آنان نام بعضی فیلسوفان اروپایی و مثلاً ولتر را می دانسته اند اما چون چیزها را کج و معوج می شناخته اند، ولتر معروف در ایران مردی میخواره و بزبانه و مردم آزار است. گوبینو گفته است که این روایت ها از طریق روسیه به ایران

آمده است. صرفنظر از این قصه ها کسانی نیز در ایران علاقه داشته اند که ولتر را بشناسند و مردی بنام غلامحسین خازن به محمد حسن خان اعتماد السلطنه سفارش کرده است که کتابی در معرفی ولتر بنویسد و هم اکنون دو رساله خطی از محمد حسن خان درباره ولتر یکی بنام غصن مثمر در ترجمه ولتر و دیگر رساله البریه فی تعرفه المولتریه در کتابخانه ها موجود است. این رسالات در سال 1304 هـ ق نوشته شده است. در حقیقت مطالبی که گوینو درباره ایران و ایرانیان می گفته، بیشتر حدس و گمان بوده و در این حدس و ظن ها، بدبینی اروپایی نسبت به غیر غربی و مخصوصاً آسیایی نیز دخالت داشته است مع هذا در تاریخ آشنایی ایرانیان با فلسفه جدید از گوینو نمی توان یاد نکرد. حتی می توان او را غمخوار ایران دانست. لحن اندرزهایی که او به سیاستمداران و منجمه به سعید خان انصاری داده است، حکایت از علاقه او به آینده ایران دارد. گوینو فکر می کرده است که نشر فلسفه دکارث در ایران ممکن است تکانی به وجود آورد به همین جهت او به المعازار یهودی همدانی سفارش و مساعدت کرده است که کتاب تقریر دکارث را ترجمه کند. شاید سید جمال الدین و دوستان و نزدیکان فکری او هم کم و بیش با نظر گوینو موافق بوده اند وگرنه افضل الملک کرمانی بار دیگر کتاب دکارث را ترجمه نمی کرد. افضل الملک کرمانی که دیسکور دکارث را ترجمه کرد، در مقدمه ترجمه خود تمثیل معروف فیلسوف فرانسوی را نقل کرد که در آن ریشه درخت دانش را ما بعد المطبیعه به معنی فلسفه دانسته بود.

از جمله کسانی که در ایران فارغ از ایدئولوژی به فلسفه علاقه پیدا کرده و به اهمیت و ضرورت آن کم و بیش وقوف یافته بودند، بدیع الملک میرزاست. او هم به فلسفه اسلامی علاقه داشته و ظاهراً نزد مرحوم ملاعلی زوزی و ملاعلی اکبر اردکانی -اگر نه بطور رسمی و مرتب- تلمذ می کرده و علاوه بر اینکه کتاب مشاعر صدرا به درخواست او به فارسی ترجمه شده است. دو استاد مزبور دو رساله نیز در پاسخ به سؤال های او نوشته اند. در همین دو رساله است که او به آراء اسپنیورا و لایب نیتس و کانت اشاره ای می کند و نظر استادان را درباره آنها می پرسد و آنها جوابی می دهند که گرچه حدت ذهن و قوت فهمشان را می رساند، در عین حال حاکی از عزلت تاریخی استادان فلسفه اسلامی است. پاسخ هر دو استاد اینست که این فیلسوفان فرنگ حرف تازه ای ندارند و مطالب متکلمان (مسلمان) را تکرار کرده اند. شاید زوزی و ملاعلی اکبر اردکانی بیش از آنچه در سؤال بدیع الملک میرزا آمده است، از فلسفه فرنگ اطلاع داشته اند اما بفرض اینکه چنین باشند، بنظر نمی رسد که این اطلاع و آشنایی به طرح مسئله تازه ای در فلسفه مودّی شده باشد اما علاقه شخص بدیع الملک میرزا ظاهراً از حد تفنن بالاتر بوده است. او در نامه ای خطاب به محمد رحیم (برادر حاج محمد حسن امین المصرب) که ظاهراً در پاریس بوده است، مشخصات کتابی را می نویسد و تقاضا می کند که آن کتاب را برای او تهیه کنند. در نامه بدیع الملک میرزا چیز دیگری جز وصف کتاب و مشکلات احتمالی «تحصیل» آن نیست. نام کتاب «بی نهایت و کمیّت» است و آن را شخصی بنام Evellin نوشته است. "به فارسی تفصیل آن کتاب اینست که کتابی در مسئله لایتناهی یعنی بی نهایتی موسیو اولن نام به فرانسه در پاریس چاپ نموده. در یکی دو سال قبل و در کاتالوگ یعنی فهرست کتاب هایی که نزد ژرمر بایر کتاب فروش . . . در صفحه 24 در سطر 30 نوشته ملاحظه خواهید نمود."

در توضیحات بعدی معلوم می شود که نویسنده نامه قبلاً درباره کتاب تحقیق کرده و می دانسته است که کتاب کمیاب است و مشتری باید در کتابفروشی ها دنبال آن بگردد. حتی راجع به قیمت آن هم توضیح می دهد و می-نویسد اگر ده فرانک هم باشد، قابل ندارد. شایان توجه است که يك شخص متعیّن و صاحب مقام تا این اندازه علاقه به مطالعه و اصرار در تهیه يك کتاب داشته است. متأسفانه نامه مزبور تاریخ ندارد؛ ظاهراً در سالهای اوائل قرن چهاردهم هجری و زمانی که نویسنده نامه هنوز می توانسته است حاج محمد حسن امین المصرب را مقرب-المخالفان بخواند، نوشته شده است. در همین حوالی زمانی چنانکه اشاره شد دو رساله درباره ولتر نوشته شده است و هر دو به درخواست

«غلامحسین خازن». یکی رساله ای است موسوم به غصن مثمر در ترجمه ولتر و دیگر رساله المبریه فی تعرفه المولتریه که محمد حسین خان اعتماد-الدوله در رمضان 1304 نوشته است ولی چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم در آن زمان بنا به روایت گوینو در ایران، ولتر را مردی هرزه گرد و ماجراجو می شناخته اند که کاری جز میخوارگی و آزار دادن مردم نداشته است. گوینو حدس می زند که این قبیل حکایات و روایات و جعلیات باید از روسیه آمده باشد. علاقه به ولتر و ساختن تصویر جعلی و نادرست از او در شرایط صد و بیست سی سال پیش، بیشتر از جهت سیاسی قابل تأمل است اما فارغ از سیاست هم کتاب هایی نوشته و ترجمه شده است. یکی از این کتابها ترجمه بخشی است از یک کتاب درسی مفصل: دروس مقدماتی فلسفه که برای امتحان باکالمورا نوشته شده است. چاپ پنجم این کتاب را که من توانسته-ام در کتابخانه های خودمان پیدا کنم، در سال 1872 چاپ شده و در حدود 750 صفحه دارد. کتاب مشتمل بر پنج بخش 1- روان شناسی 2- منطق و متدولوژی 3- عدل الهی 4- اخلاق 5- تاریخ فلسفه است. این کتاب را یک کشیش به اسم ادوارد بارب نوشته و مترجم آن عبد الغفار نجم-الملک، معلم کل ریاضیات دارالفنون است که بقول خودش «بنا بر فرمایش جناب جلالت مآب آقای مخبرالدوله، وزیر علوم و تلگراف و معادن و غیره» به ترجمه کتاب پرداخته است. نجم الملک که ترجمه بخش «روح شناسی» این کتاب را در محرم 1308 به پایان رسانده، فکر می کرده است که: «این اولین نسخه ای است که در این عهد، در فن شریف حکمت فلسفه ترجمه می شود». ظاهراً تا آن زمان کتاب درسی فلسفه اروپایی ترجمه نشده بود و شاید ترجمه نجم الملک اولین ترجمه رساله ای در روان شناسی به زبان فارسی باشد. البته علاوه بر بخش روان شناسی (روح-شناسی)، بعضی صفحات مقدمه های کتاب هم ترجمه شده و در صدر بخش روان شناسی قرار گرفته است. اینکه این ترجمه کتاب درس بوده و خوانندگانی داشته است یا نه معلوم ما نیست. تنها چیزی که راقم سطور می تواند بگوید اینست که چون بعضی اصطلاحات آن در کتابهای فارسی روان شناسی متأخر آمده است، نمی توان گفت که هیچ اثری نکرده و خواننده نداشته است. بعنوان مثال می توان تعبیر تجرید و تعمیم را ذکر کرد. بنظر نمی رسد که حسب بر صرفاً و الملک نجم الغفار عید ترجمه از خبر بی سیاسی دکتر آقای مرحوم را Abstraction اتفاق تجرید ترجمه کرده باشد زیرا تا آنجا که من می دانم، تجرید در اصطلاح اهل فلسفه هرگز به معنای در را الملک نجم نوشته سیاسی دکتر آقای که دانم نمی بعید حتی من. است نرفته بکار Abstraction دارالفنون دیده و خواننده باشد ولی میان نجم الملک و دکتر سیاسی، یک فاصله نیم قرنی (پنجاه و چند ساله) وجود دارد. در این نیم قرن تقریباً هیچ اثر مهمی که قابل ذکر باشد در فلسفه و روان شناسی و علوم اجتماعی جدید نوشته نشده است. حتی جریان ضعیفی که از صد و پنجاه سال پیش با ترجمه «تقریر دکارت . . .» آغاز شده بود و در حدود سی چهار سال دوام داشت، پس از مشروطیت کندتر شد و این وضع کم و بیش تا سال های دهه چهل دوام داشت اما از آن زمان اعتنای به فلسفه بیشتر شد و در دوران پس از انقلاب بعضی کتابهای خوب ترجمه یا تألیف شد و درس و بحث فلسفه قدری رونق پیدا کرد اما اینکه ما با فلسفه چه سر و کار داریم و چرا آن را می خوانیم و چگونه باید بخوانیم، هنوز مسئله ما نیست. اگر ندانیم که چرا فلسفه می خوانیم و چرا باید بخوانیم چه بسا که سیاست ما را به سمت فلسفه ها ببرد و از فلسفه برای توجیه ایدئولوژی استفاده شود و این ظلم به فلسفه است. آیا شنیده اید یا می توانید تصور کنید که آموختن علمی عین ظلم به آن علم باشد؟ قدمای ما گفته بودند که آموختن حکمت به نااهل ظلم به حکمت است ولی ما نااهل نیستیم بلکه سیاست وجود ما را تسخیر کرده است.